عرب‌ها در کنست رژیم صهیونیستی چه می‌کنند؟

معمای تاریخی «اعراب اسرائیلی»



جواد نوائیان رودسری | بی‌کم و بیش، مصداق ضرب‌المثل «کوسه و ریش‌پهن» هستند! منظور عرب‌های عضو کنست رژیم صهیونیستی و کلاً اعرابی است که با تابعیت این رژیم به زیست خود ادامه می‌دهند و روی اوراق هویتی آن‌ها نشان ستاره آبی داود نقش بسته است.

این پارادوکس عجیب زمانی بیشتر جلب توجه می‌کند که بدانیم صهیونیسم، یعنی جریانی که در اشغال فلسطین و تأسیس «رژیم جعلی» محوریت کامل و مطلق را داشته، طبق رأی اکثریت اعضای مجمع عمومی سازمان ملل متحد، گونه‌ای از آپارتاید (تبعیض نژادی) تعریف شده است. صهیونیست‌ها سرزمین‌های اشغالی را «میهن ملی یهود» می‌دانند و معتقدند که یهودیان، یعنی کسانی که حق زندگی در سرزمین‌های اشغالی را دارند، باید از مادری یهودی زاده شده باشند.

در چنین شرایطی، تصور وجود اعراب در کنست رژیم صهیونیستی و اخذ تابعیت این رژیم توسط آن‌ها، کار ساده‌ای نیست.

آیا باید این حضور را واقعی بدانیم؟ آیا آن‌ها واقعاً از حقوق شهروندی در سرزمین‌های اشغالی برخوردارند؟ برای دانستن در این‌باره باید تاریخ را به دقت مرور کرد و ریشه این حضور را یافت، باید به ابعاد تاریخی و سیاسی پذیرش اعراب به عنوان شهروند رژیم جعلی توجه کرد و البته، اسیر جوسازی‌های رسانه‌ای در این زمینه نشد.

این گزارش به دنبال ارائه پاسخی دقیق و مستند به چنین پرسش‌ها و ابهاماتی است.

■ماندن در سرزمین، بیرون ماندن از روایت رسمی

تاریخ اعراب شهروند رژیم صهیونیستی با یک تناقض آغاز می‌شود: آن‌ها بازماندگان جامعه‌ای هستند که در سال ۱۹۴۸ میلادی بخش بزرگی از آن با هجوم وحشیانه صهیونیست‌ها تن به آوارگی داد.

در پایان جنگ و اخراج بیش از ۳ میلیون فلسطینی از سرزمینشان، حدود ۱۵۰ تا ۱۶۰ هزار نفر از اعراب در سرزمین‌های اشغالی باقی ماندند؛ همان جمعیتی که بعدها در ادبیات سیاسی به «عرب‌های اسرائیلی» مشهور شدند.

ماندن این دسته از اعراب، نتیجه یک تصمیم واحد نبود. در «الجلیل» و «ناصره» تسلیم زودهنگام یا تغییر کنترل نظامی سبب شد بخشی از ساکنان عرب در سرزمین اجدادی‌شان دوام بیاورند.

در مناطق دیگر نیز، ترتیبات مرزی و ملاحظات امنیتی و سیاسی در این زمینه نقش داشت؛ موضوعاتی مانند توافق با اردن بر سر واگذاری قسمت‌هایی از کرانه باختری به رژیم صهیونیستی.

در جنوب، دشواری کنترل و جابه‌جایی جوامع کوچ‌نشین اعراب «نقب» عامل دیگری محسوب می‌شد. به همین دلیل، جامعه اعراب دارای تابعیت رژیم صهیونیستی را نمی‌توان صرفاً «اقلیتی که از مهاجرت جا ماندند» فرض کرد؛ آن‌ها فقط در موقعیت متفاوتی نسبت به دیگر هموطنانشان قرار داشتند.

با اعلام موجودیت رژیم صهیونیستی، شهروندی به معنای برخورداری فوری از برابری کامل نبود. اعراب فلسطینی باقیمانده، تا پایان ۱۹۶۶ میلادی در کنترل شدید یک سازمان نظامی ویژه قرار داشتند.

طبق بررسی‌های تاریخی «مؤسسه آکِوت» (یک مؤسسه مطالعاتی صهیونیستی، مستقر در حیفا، فلسطین)، این سازمان نظامی برای کنترل تردد، مالکیت احتمالی زمین و زیر نظر داشتن سازمان اجتماعی و اقتصادی مناطق عرب‌نشین فعال بود و فرماندهان و رؤسای آن اختیارات گسترده‌ای داشتند.

در این گزارش به صراحت و بدون تعارف آمده است: «حتی وقتی [طی سال‌های بعد] گذرنامه و حق رأی به آن‌ها تعلق گرفت، رابطه دولت با شهروندان عرب رابطه‌ای عادی و برابر تلقی نمی‌شد».

انحلال این سازمان نظامی در سال ۱۹۶۶ میلادی، پایان نابرابری‌ها نبود؛ فقط شکل حقوقی کنترل را تغییر داد. دولت از آن پس بیشتر از ابزارهای اداری، برنامه‌ریزی محل اسکان، توزیع بودجه و سازوکارهای امنیتی برای زیر نظر گرفتن اعراب استفاده کرد.

عرب‌ها به تدریج حق شرکت در انتخابات و برخی فعالیت‌های اقتصادی را بدست آوردند؛ اما همزمان در حاشیه نقشه توسعه، بازار کار دولتی و نهادهای حساس امنیتی باقی ماندند.

گزارش‌های رسمی مرکز آمار رژیم صهیونیستی نشان می‌دهد جمعیت جامعه «عرب اسرائیلی» در سال ۲۰۲۵ میلادی به حدود ۲/۱ میلیون نفر، معادل حدود ۲۰/۹ درصد جمعیت سرزمین‌های اشغالی رسید؛ جامعه‌ای که به یک جمعیت بزرگ و دائمی تبدیل شد و با توجه به تغییر ساختارهای رسانه‌ای در جهان، به راحتی قابل حذف نبود.

پرسش اصلی از همین‌جا شکل می‌گیرد: آیا رژیم صهیونیستی این جمعیت را بخشی برابر از اتباع خود می‌داند یا شهروندانی را اداره می‌کند که درون مرزهایش زندگی می‌کنند؛ اما در تعریف رژیم، صاحبان حق ملی محسوب نمی‌شوند؟

■تابعیت هست؛ تعلق ملی نه

رژیم صهیونیستی در سطح انتخاباتی، سازوکاری برای مشارکت شهروندان عرب خود ایجاد کرده است. این رویکرد می‌تواند ویترین خوبی را برای عرضه آنچه دموکراسی نامیده می‌شد، نزد شهروندان اروپایی که با ادعای حقوق بشر گوش فلک را کر کرده‌اند، به وجود آورد.

شهروندان عرب رأی می‌دهند، حزب تشکیل می‌دهند و می‌توانند در کنست کرسی بگیرند.

قانون پایه کنست نیز انتخابات را عمومی، مستقیم، برابر، مخفی و نسبی تعریف می‌کند و ظاهراً حق انتخاب شدن را برای همه شهروندان به رسمیت می‌شناسد؛ اما این برابری انتخاباتی با برابری در تعریف ملت یکی نیست. تفاوت اصلی در این است که رژیم صهیونیستی خود را نه دولت همه شهروندان؛ بلکه دولت-ملت مردم یهود معرفی می‌کند. در نتیجه عرب شهروند، از نظر فردی شهروند است؛ اما در ساختار نمادین و حقوقی دولت، صاحب حق تعیین سرنوشت شناخته نمی‌شود.

قانون مهم و پایه «اسرائیل: دولت-ملت مردم یهود» که در ۱۹ جولای ۲۰۱۸ میلادی تصویب شد، این تمایز را صریح‌تر کرد.

ماده نخست این قانون می‌گوید حق تعیین سرنوشت ملی در رژیم صهیونیستی، «منحصراً» متعلق به مردم یهود است.

این عبارت، به‌خودی‌خود حق رأی فردیِ اعراب را لغو نمی‌کند؛ اما برابری ملی آن‌ها را به شدت نادیده می‌گیرد. یک «عرب اسرائیلی» می‌تواند در انتخابات اثر بگذارد؛ ولی جامعه عرب به‌عنوان یک جمعیت ملی نمی‌تواند ادعا کند که در تعریف ماهیت رژیم، سهمی برابر با یهودیان دارد.

این الگو، تناقضی واقعی؛ اما قابل توضیح پدید می‌آورد. رژیم صهیونیستی می‌تواند به وجود نمایندگان عرب در کنست، پزشکان و دانشگاهیان عرب و انتخابات رقابتی اشاره و از این طریق خود را صاحب دموکراسی با اقلیت‌های دارای حق رأی معرفی کند.

این شواهد ظاهراً ساختگی نیستند؛ اما مشکل از جایی آغاز می‌شود که بخواهند همین نشانه‌ها را به‌عنوان دلیل کافی برای برابری کلی ارائه کنند، در حالی که قدرت تعیین دستور کار، دسترسی به زمین، منابع عمومی، نهادهای امنیتی و تعریف هویت ملی، همچنان به طور نابرابر توزیع شده است.

در چنین ساختاری، «ژست دموکراتیک» در واقع به معنای انتخاب گزینشیِ چهره دموکراسی فهمیده می‌شود.

رژیم صهیونیستی انتخابات دارد و شهروندان عرب در آن شرکت می‌کنند؛ اما این دموکراسی در چارچوب یک دولت ملیِ انحصاری عمل می‌کند. اینجا سلسله مراتب حقوقی دچار آشفتگی می‌شود؛ حق فردی رأی و مالکیت در کنار امتیاز جمعی ملت یهود، نوعی شهروندی ظاهراً برابر را در کنار تعریف نابرابر از تعلق ملی قرار می‌دهد که دست برقضا، دومی قدرت مطلق حاکم بر ساختار رژیم صهیونیستی است.

برخی علمای علم سیاست، این رفتار را مصداق واقعی تبدیل شهروندان عرب رژیم به شهروندان درجه دوم می‌دانند.

■قانونی که سلسله‌مراتب را آشکار کرد

قانون دولت-ملت یهود دو نکته مهم و اساسی را در خود جا داده است.

نخست، حق انحصاری تعیین سرنوشت ملی برای یهودیان و دوم، توسعه شهرک‌های یهودی‌نشین به عنوان ارزش ملی و ضرورت حمایت دولت از این توسعه. ماده مربوط به شهرک‌سازی بسیار بحث‌برانگیز است. اگر توسعه شهرک‌های یهودی ارزش ملی باشد، شهروند عرب رژیم صهیونیستی می‌تواند بپرسد چرا توسعه محل زندگی او با همان زبان حقوقی حمایت نمی‌شود؟ منتقدان، این ماده را در کنار سابقه طولانی سیاست‌های توزیع زمین و برنامه‌ریزی‌های مربوط به آن، نوعی آپارتاید تلقی می‌کنند که اصولاً حضور شهروندانی را با ماهیت غیریهودی، در رژیم صهیونیستی به کل انکار می‌کند.

پایگاه حقوقی «عدالله» (یک سازمان حقوق بشری متعلق به اعراب تبعه رژیم صهیونیستی) مجموعه‌ای از قوانین و پرونده‌هایی را گرد آورده است که از نگاه این نهاد، تبعیض شدید علیه اعراب اسرائیلی را در زمین، مسکن و منابع عمومی تثبیت می‌کند.

بدیهی است که قانون دولت-ملت، اولویت ملی یهود را رسمیت می‌بخشد و برابری اعراب و یهودیان را در سرزمین‌های اشغالی انکار می‌کند. گزارش سالانه «سیکوی-اوفوق» (یک سازمان فعال حقوق مدنی در سرزمین‌های اشغالی) از نابرابری در تخصیص منابع، برنامه‌های توسعه و اجرای سیاست‌های رژیم علیه شهروندان عرب سخن می‌گوید.

طبق این گزارش، آن‌ها از حقوق برابر در سرزمین‌های اشغالی محروم هستند.

> رژیم جعلی صهیونیستی فاقد قانون اساسی و مرز بین‌المللی است. «گلدا مایر» نخست‌وزیر اسبق این رژیم مدعی بود مرزهای دولت جعلی تا جایی است که پای سربازان این رژیم برسد! این سیاست، با وجود همه تغییرات ظاهری، همچنان دست نخورده باقی مانده است

■آیا همه غیریهودیان در سرزمین‌های اشغالی همین وضع را دارند؟

در بررسی وضعیت جمعیت‌های غیریهودی در سرزمین‌های اشغالی، نگاه امنیتی و راهبردی رژیم صهیونیستی «یکسان‌انگاری» این گروه‌ها را برنمی‌تابد. سیاست‌های صهیونیست‌ها در قبال گروه‌های دینی و نژادی، نه بر اساس حقوق شهروندی یکسان؛ بلکه بر پایه نوعی «مهندسی وفاداری» بنا شده که در آن، شکافی عمیق میان اعراب مسلمان و مسیحی با گروه‌هایی چون «دروزی‌ها» به وجود آمده است.

در یک بررسی کلی می‌توان برای چرایی و چگونگی شکل گرفتن این شکاف، سه محور کلیدی و تاریخی را در نظر گرفت:

۱. دکترین «وفاداری در ازای امتیاز»: مورد دروزی‌ها- رژیم صهیونیستی در قبال جامعه دروزی (که جمعیت کوچکی در مناطق شمالی سرزمین‌های اشغالی هستند) از الگوی «پیمان خون» استفاده می‌کند.

برخلاف اعراب مسلمان و مسیحی که حق ورود به مشاغل نظامی را ندارند و به ظاهر از خدمت وظیفه معاف می‌شوند، دروزی‌ها از دهه ۱۹۵۰ مشمول خدمت اجباری در ارتش رژیم صهیونیستی شده‌اند.

صهیونیست‌ها به دروزی‌ها به عنوان «نیروی وفادار و هم‌پیمان» نگاه می‌کنند.

ورود آن‌ها به بدنه ارتش، پلیس و سطوح پایین واحدهای نخبه امنیتی، آن‌ها را از نظر سیاسی و اداری در جایگاهی بالاتر از اعراب قرار داده است.

این رویکرد به معنای واقعی کلمه، اجرای سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» محسوب می‌شود. با ایجاد هویت جداگانه‌ای برای دروزی‌ها (و تا حدی چرکس‌ها) و تثبیت آن در کتاب‌های درسی و روایت‌های رسمی رژیم، صهیونیست‌ها تلاش کرده‌اند مانع شکل‌گیری یک هویت واحدِ بومی مبتنی بر تاریخ فلسطین در برابر رژیم جعلی شوند.

دروزی‌ها در نظام سهمیه‌بندی دولتی، از تسهیلات بیشتری در توسعه زیرساخت‌های محلی و تخصیص بودجه‌های توسعه شهری برخوردارند که این امر ناشی از «اعتبار امنیتی» کسب شده آن‌ها نزد رژیم صهیونیستی است.

۲. اعراب مسلمان و مسیحی: «ستون پنجم» بالقوه- صهیونیست‌ها به اکثریت اعراب (مسلمانان سنی و مسیحیان) از منظر «دکترین امنیت ملی»، به عنوان یک تهدید دموگرافیک (جمعیتی) و امنیتی بالقوه نگاه می‌کنند.

برخلاف ادعای برخی از رسانه‌های طرفدار رژیم صهیونیستی، معافیت اعراب از خدمت نظامی برای آن‌ها یک «امتیاز» نیست؛ بلکه ابزاری برای طرد نظام‌مند است.

از آنجا که بسیاری از حقوق اجتماعی، اقتصادی و رفاهی در رژیم صهیونیستی به صورت غیرمستقیم با سابقه خدمت نظامی گره خورده است، اعراب عملاً از دسترسی به فرصت‌های برابر، بودجه‌های کلانِ توسعه مرتبط با کهنه‌سربازان و مشاغل حساس در صنایع دفاعی و فناوری پیشرفته محروم می‌مانند.

از سوی دیگر، رژیم همواره تلاش کرده است با برجسته‌سازی تفاوت‌های مذهبی (به ویژه در قبال مسیحیان ارتدوکس و کاتولیک) و ترغیب مسیحیان به تعریف هویت خود به عنوان «آرامی» یا «مسیحیِ غیرعرب»، جبهه متحد اعراب بومی فلسطین را بشکند.

۳. تفاوت در ماهیت شهروندی: در حالی که دروزی‌ها به واسطه «وفاداری نظامی» توانسته‌اند در ساختارِ «دولت یهودی» به نوعی «میهمان‌نوازی مشروط» دست یابند، اعراب مسلمان و مسیحی با ساختار «شهروندی درجه دوم» مواجه‌اند. برای رژیم صهیونیستی، دروزی‌ها «شریک امنیتی» محسوب می‌شوند، در حالی که اعراب مسلمان و مسیحی «موضوع امنیتی» باقی مانده‌اند که باید تحت نظارت، محدودیت و مهار سیاسی قرار بگیرند.

این نگاه، در تخصیص منابع، شهرسازی (تراکم‌زدایی و محدودیت رشد مناطق عرب‌نشین) و حتی آزادی‌های بیان سیاسی در کنست به وضوح مشهود است.

به معنای ساده‌تر، تفکیک قائل شدن رژیم صهیونیستی میان این جمعیت‌ها، ریشه در ماهیت ایدئولوژیک رژیم دارد که تعریفِ شهروندِ «تراز اول» را با «یهودی بودن» و «مشارکت در قدرت نظامی» گره زده است. در این میان هر چه گروهی از این شاخص‌ها دورتر باشد، در سلسله‌مراتب ساختار قدرت رژیم جعلی، بیشتر به حاشیه رانده می‌شود.

■حضور در کنست، غیبت از مرکز تصمیم‌گیری

حالا می‌رسیم به موضوعی که دلیل نگارش نوشتار حاضر است؛ یعنی حضور نمایندگان عرب در کنست رژیم صهیونیستی. باید توجه داشت که این حضور، هم نشانه‌ای از امکان ظاهری مشارکت و هم جلوه‌ای از محدودیت عمیق سیاسی و اجتماعی برای اعراب اسرائیلی است.

احزاب عرب اسرائیلی طیف یکدستی نیستند؛ «حداش» تفکراتی کمونیستی و در همان حال، سکولار دارد، «بلد» بر ملی‌گرایی فلسطینی و برابری مدنی تأکید می‌کند و «رعم» با ریشه‌های ظاهراً اسلام‌گرایانه مدعی است سیاست مشارکت عمل‌گرایانه با صهیونیست‌ها و گرفتن امتیاز برای جامعه عرب را دنبال می‌کند! اختلاف این احزاب بر سر «رابطه با صهیونیسم»، «هویت فلسطینی»، همکاری با احزاب یهودی و اولویت‌های اجتماعی است که پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد.

نقطه عطف فعالیت سیاسی آن‌ها، پیوستن «رعم» به ائتلاف «نفتالی بنت» در ژوئن سال ۲۰۲۱ میلادی است. با این حال، تحلیل مطالعاتی «مرکز عرب واشنگتن» در آمریکا نشان داد که این نوع ائتلاف با توجه به نگاه صهیونیست‌ها به اعراب، کاملاً شکننده و مبتنی بر منافع مقطعی است. ورود «رعم» به ائتلاف، به معنای پذیرفته شدن جامعه عرب به‌عنوان شریک برابر در سیاست و قدرت ساختاری رژیم صهیونیستی نبود؛ بلکه نتیجه توازن شکننده کرسی‌ها بود؛ مانند آنچه در این دوره نیز به دنبال به هم ریختن اکثریت کنست پیش آمد و رسانه‌ای شد. مشارکت در ائتلاف و دست بالا، بیشتر به دریافت قدرت چانه‌زنی درباره مسائل شهری، مسکن و بودجه محدود می‌شود. اعراب اصولاً حق دسترسی به هسته‌های امنیتی، نظامی و تصمیم‌گیری درباره سیاست خارجی و مناقشه‌های بین‌المللی را نداشته و ندارند.

واقعیت این است که در رژیم صهیونیستی، مرز میان «نمایندگی پارلمانی» و «اعتماد حکومتی» پررنگ است؛ عرب‌ها می‌توانند در کنست رأی بدهند؛ اما در حوزه‌هایی که دولت آن‌ها را امنیتی و راهبردی می‌داند، با محدودیت اعتماد و دسترسی روبه‌رو هستند. از این منظر، نمودار قدرت با نمودار تعداد کرسی‌ها یکی نیست. عرب‌های اسرائیلی ممکن است در انتخاباتی خاص، چند کرسی داشته باشند؛ اما تا زمانی که احزاب اصلی یهودی حاضر نباشند آن‌ها را شریک مشروع خود در ساختن روایت ملی بدانند، نفوذ آن‌ها اغلب ائتلافی و موضوع‌محور باقی می‌ماند و با توجه به شرایط برای همیشه چنین خواهد بود. این وضعیت، هم به سیاست‌های طردکننده احزاب صهیونیستی مربوط است و هم به شکاف عمیق میان بخش‌هایی از جامعه عرب اسرائیلی. نتیجه برای عرب اسرائیلی روشن است؛ حضور ظاهری سیاسی دارد، بدون آنکه به طور پایدار در مرکز تعریف قدرت باشد.

■نوع برخورد جهان عرب با عرب‌های اسرائیلی

رابطه جهان عرب و مسلمانان با اعراب اسرائیلی نیز تاریخی خطی ندارد. در سال‌های نخست پس از ۱۹۴۸ میلادی، بخشی از افکار عمومی جهان عرب به کسانی که در سرزمین‌های اشغال شده توسط صهیونیست‌ها مانده بودند، با سوءظن می‌نگریست؛ تعبیرهایی مانند «همکاری» یا «خیانت» گاهی بر این نگاه سایه می‌انداخت و مقوله اعتماد را با تنگناهایی مواجه می‌کرد؛ اما به تدریج این دیدگاه‌ها دستخوش تغییر شد.

دست‌کم بخشی از اعراب باقیمانده در سرزمین‌های اشغالی و اتباع رژیم جعلی صهیونیستی، از این نگاه تبرئه شدند.

صحبت‌هایی درباره تلاش برای حفظ هویت عربی و فلسطینی و شکل دادن به مقاومت اجتماعی در سرزمین اجدادی، درباره آن‌ها و میان اعراب بیرون از فلسطین اشغالی دهان به دهان چرخید. گروه‌هایی از اعراب اسرائیلی در جنگ‌های رژیم صهیونیستی علیه کرانه باختری و نوار غزه، جانب هم‌کیشان و هم‌نژادان خود را گرفتند و البته ناچار شدند هزینه‌ای دوگانه را تحمل کنند؛ از یک سو فشار امنیتی و بدگمانی رژیم و از سوی دیگر، افزایش توقعات ملی‌گرایانه و گاه نگاه اخلاقی سختگیرانه جهان عرب؛ اما مسئله اینجاست که اعراب اسرائیلی بخشی از جامعه اعرابی که در مقابل رژیم صهیونیستی صف‌آرایی کرده‌اند، محسوب نمی‌شوند.

آن‌ها در قبال حمایت خود، چیز زیادی دریافت نمی‌کنند. زمانی که پای مذاکره و گفت‌وگو به میان می‌آید، به عنوان اهرمی برای اعمال نظرات اعراب منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ اما پس از آن، مسئله‌ای درون سرزمین‌های اشغالی و مربوط به رژیم صهیونیستی تلقی می‌شوند.

به دیگر سخن، بسیاری از دولت‌های عربی زمانی از شهروندان عرب اسرائیلی سخن می‌گویند که نیازمند موضعی در برابر رژیم صهیونیستی هستند؛ اما در زندگی روزمره، امکان حمایت مستقیم، دسترسی اقتصادی یا دفاع حقوقی منسجم از آن‌ها تقریباً ممکن نیست و این گروه به عنوان بخشی از اتباع رژیم صهیونیستی به حال خود رها می‌شود و باید هزینه‌های ناشی از اقدام‌هایش را بپردازد.

■سخن پایانی

تاریخ اعراب اسرائیلی، تاریخ حذف کامل نیست؛ تاریخ ادغام نابرابر و مرزبندی شده است. آن‌ها از تابعیت، رأی، نمایندگی پارلمانی و امکان برخی فعالیت‌های محدود اقتصادی برخوردارند؛ اما این حقوق باید در رژیمی اعمال شود که در قانون پایه، خود را دولت- ملت مردم یهود تعریف کرده و حق تعیین سرنوشت ملی را به آن‌ها اختصاص داده است.

همین تفاوت میان «شهروند» و «عضو ملت» جایگاه ناپایدار اعراب اسرائیلی را توضیح می‌دهد. به زبان ساده، انتخابات در سرزمین‌های اشغالی و طبق اصول صهیونیست‌ها با یک نظم ملی نابرابر تعریف می‌شود. ظاهراً انتخابات، دادگاه و کنست واقعی هستند؛ اما برابری در آن‌ها به برابری در قدرت تاریخی، زمین، زبان، امنیت و تعریف کشور تبدیل نمی‌شود.

آیا هدف رژیم صهیونیستی ساختن کشوری عاری از غیریهودیان است؟ پاسخ به این پرسش، بدون تردید مثبت خواهد بود. صهیونیست‌ها در ابتدای شکل گرفتن رژیم جعلی، این سیاست را به گونه‌ای خشونت‌بار و در قالب قتل‌عام‌های وحشیانه در نقاطی مانند دیریاسین دنبال کردند.

در آن زمان فضای رسانه‌ای چندان گسترشی نداشت و به همین دلیل، بخش عمده جنایات صهیونیست‌ها بازتاب جهانی پیدا نکرد. تحقق آرزوی نژادپرستانه «از نیل تا فرات»، هنوز هم در ارتش رژیم صهیونیستی یک آرمان جدی تلقی می‌شود و نقشه جعلی آن را به لباس‌های نظامی خودشان می‌دوزند و روی سنگ قبرها حک می‌کنند.

رژیم جعلی صهیونیستی فاقد قانون اساسی و مرز بین‌المللی است. «گلدا مایر» نخست‌وزیر اسبق این رژیم مدعی بود مرزهای دولت جعلی تا جایی است که پای سربازان این رژیم برسد! این سیاست، با وجود همه تغییرات ظاهری، همچنان دست نخورده باقی مانده است.

هنوز هم رژیم صهیونیستی از قتل‌عام ۸۰ هزار زن، مرد و کودک در نوار غزه به بهانه درگیری با حماس؛ اما در واقع در راستای پاک‌سازی نژادی ابایی ندارد و آن را بدون اندیشناکی از واکنش‌های بین‌المللی انجام می‌دهد. بنابراین، آنچه با عنوان اعراب اسرائیلی و حقوق آن‌ها رسانه‌ای می‌شود، در واقع نوعی نمایش سیاسی برای روزگار ماست؛ نمایشی که رژیم صهیونیستی برای تکمیل پازل مدیریت رسانه‌ای در غرب و مجاب کردن مالیات‌دهندگان آمریکایی و اروپایی برای تداوم حمایت از یک جریان آدمکش و غاصب، به آن نیاز دارد؛ نمایشی که با وجود حاشیه‌های ظاهری در کنست و ایجاد موج‌های رسانه‌ای برای تلقین دروغین وجود دموکراسی و برابری در ساختار رژیم نژادپرست صهیونیستی، کاملاً تحت کنترل صهیونیست‌ها قرار دارد.